

An Investigation of the Relationship between Ethics and Politics in the Idea and Practice of Charlemagne (The Founder of the Holy Roman Empire of the German Nations)*¹

Ali Reza Taherizadeh¹, Akbar Ashrafi², Abbas Ali Rahbar³, Morteza Mahmoodi⁴

¹PhD Student, Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.
khademevelayat@yahoo.com

²Assistant Professor, Faculty Of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch , Tehran, Iran
(Corresponding Author). akbarashrafi552@gmail.com

³Assistant Professor, Faculty Of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
Ab.rahbar@yahoo.com

⁴Assistant Professor, Faculty Of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch , Tehran, Iran.
Mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

Abstract

The purpose of the present study is to investigate the relationship between ethics and politics in one of the noticeable governmental eras in Christian Europe during the Middle Ages, that is to say Charlemagne's reign. This research aims to answer the following research questions: Was politics during Charlemagne's reign based on the accurate observation of ethical principles inferred from Christianity? How much ethical and religious principles were effective on Charlemagne's decision making and political function? The conceptual framework of the study is based on two likely relationships between ethics and politics, that is ethical politics and political ethics as the underlying criteria for the analysis of Charlemagne's measures and functions. The method of the study was descriptive analysis and the results showed that despite theoretical advices of Christianity in terms of observing ethics in politics, Charlemagne did not really adhere to moral rules during his reign and his practical politics was based on meeting personal interests even at the cost of violating ethical principles.

Keywords: Ethical Politics, Political Ethics, Charlemagne

1. The present study is based on the thesis of Dr. Ali Reza Taherizadeh entitled "The comparison of ethics and politics in the government of Imam Ali (PBUH) and Charlemagne (the founder of the Roman-German holy empire)" which was compiled in 1395 At Islamic Azad University Central Tehran Branch.

* **Received:** 2019/04/27 ; **Accepted:** 2020/05/03

** Copyright © the authors

بررسی رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه و عمل شارلمان (موسی امپراطوری مقدس روم - ژرمنی)^{۱*}

علیرضا طاهری زاده^۱، اکبر اشرفی^۲، عباسعلی رهبر^۳، مرتضی محمودی^۴

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

khademevelayat@yahoo.com

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

akbarashrafi552@gmail.com

^۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

Ab.rahbar@yahoo.com

^۴ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

Mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی رابطه اخلاق و سیاست در یکی از دوره‌های حکومتی بسیار برجسته اروپای مسیحی در قرون وسطی یعنی دوران حکمرانی شارلمان بود. بر این اساس، اینکه آیا در حکومت شارلمان آن طور که از آموزه‌های دین مسیحیت برمی‌آید مبنای سیاست بر رعایت دقیق موازین اخلاقی بوده است؟ و مباحث و اصول اخلاقی و مذهبی به چه میزان در تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای سیاسی او اثرگذار بوده است؟ پرسش‌های اساسی بود که در این پژوهش بدان‌ها پرداخته شد. چارچوب مفهومی پژوهش با در نظر گرفتن دو نوع رابطه احتمالی بین اخلاق و سیاست یعنی سیاست اخلاقی و اخلاق سیاسی ترسیم شده و این شاخص‌ها مبنای بررسی اقدامات و عملکردهای شارلمان قرار داده شد. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که شارلمان در دوره حکومت خود علی‌رغم توصیه‌های نظری دین مسیحیت مبنی بر رعایت اخلاق در عمل سیاسی، پایبندی چندانی به این مقوله نداشته و سیاست عملی وی، بر مبنای تامین منافع شخصی حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی استوار بوده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست اخلاقی، اخلاق سیاسی، شارلمان.

۱. پژوهش حاضر مستخرج از رساله دکتری علیرضا طاهری زاده با عنوان: «مقایسه رابطه اخلاق و سیاست در دو حکومت مثالی اسلام و مسیحیت (مطالعه موردی حکومت امام علی(ع) و شارلمان موسس امپراطوری مقدس روم)» است که در سال ۱۳۹۵ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز ارائه گردید.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۷ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴

۱. مقدمه

شارلمان که بزرگ‌ترین پادشاه قرون وسطی بود در سال ۷۴۲م. متولد شد و در سال ۷۷۱م. زمانی که تقریباً ۲۹ ساله بود، تمام قلمرو کارولنژیان^۱ در اختیارش قرار گرفت. او که حالا یگانه حاکم خاندان کارولنژیان شده بود باید ۲۹ سال دیگر را تحمل می‌کرد تا با انتخاب شدن به عنوان امپراتور بتواند بار دیگر جایگاه امپراتوری را زنده کند و مردم ناامید اروپا را که همیشه گذشته‌های سپری شده تحت حاکمیت امپراتورها را «روزگار آرمانی خود» (عصرطلایی) می‌دانستند، به آینده امیدوار کند. به همین علت وی جایگاه ویژه‌ای در تاریخ اروپا یافت، به طوری که از زمان امپراتوران روم باستان به بعد، هیچ پادشاهی به عظمت و جایگاه شارلمانی نرسیده بود.

جایگاه شارلمانی تا به آنجا پیش رفت که بسیاری از معاصران او و حتی افرادی که بعدها تاثیر شگرف او را بر تاریخ اروپا می‌دیدند، لقب «پدر اروپا» را به او دادند، زیرا او با ترکیب فرهنگ‌های گوناگون رومی، ژرمن، ساکسون و مسیحی، تمدن جدید اروپا را پایه‌گذاری کرد. به علاوه، رهبران بزرگ اروپا همچون ناپلئون بناپارت او را عامل اصلی اتحاد اروپا دانسته‌اند. او بود که توانست برای اولین بار بعد از فروپاشی امپراتوری روم غربی در قرن پنجم میلادی، یک جامعه متحد و یک‌دست اروپایی در غرب این قاره با محوریت فرانک‌ها به وجود بیاورد و «در زمان حکومت وی قدرت فرانک‌ها به اوج خود رسید. شخصیت وی چنان تاثیر شگرفی بر معاصرانش نهاد که تا مدت‌ها در نسل‌های بعد نیز بر جا ماند» (نوذری، ۱۳۸۷، ص ۵۴).

اما مرگ شارلمان برای سلسله کارولنژیان تبعاتی داشت. او براساس قوانین فرانک‌ها قبل از مرگ، حکومتش را بین فرزندانش تقسیم کرد، اما قبل از مرگش، همه فرزندان او به جز لویی مشهور به «پرهیزگار» مرده بودند و بدتر آنکه لویی پرهیزگار و فرزندانش نیز نتوانستند جانشینان خوبی برای شارلمان باشند و آنطور که از القاب آنها مانند فربه، ساده،

۱. دودمانی صاحب قدرت در فرانسه که سرانجام در سال ۷۵۱م. پس از غلبه بر مروونژین‌ها توانستند سلسله پادشاهی فرانک‌ها را پدید آورند. پادشاهان این سلسله اولین افرادی بودند که پس از فروپاشی امپراطوری روم نام امپراطور را بر خود نهاده و تا سال ۹۸۷م. بخش‌های وسیعی از اروپای امروزی را تحت سلطه خود درآوردند.

پرهیزکار و غیره برمی آید، افراد توانمند و قابل نبودند (نهر، ۱۳۸۸، ص ۳۲۱).
با مرگ شارلمان و گذشت زمان، او در ذهن اروپائیان به شدت بزرگ شد و آنقدر از او تعریف کردند که کار به توصیفات غلوآمیز انجامید و حتی چهره‌ای افسانه‌ای که در بسیاری از موارد با واقعیات تاریخی همخوانی ندارد، از وی ارائه شد.

واقعیت آن است که اقدامات انجام شده توسط شارلمان در زمینه‌های متفاوت اعم از سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منشاء تغییرات فراوانی در اروپا گشت و فضای سیاسی فرهنگی اروپا را دستخوش تحولات شگرفی ساخت. به همین دلیل بسیاری از اندیشمندان، اقدامات او را پیش زمینه وقوع عصر رنسانس در اروپا می‌دانند و از دوره حکمرانی او به عنوان «رنسانس کارولنژی» یاد می‌کنند (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۶۷).

اما نکته بسیار مهم درباره دوران حکمرانی شارلمان، تلاش مجدانه او برای معرفی خود به عنوان یک حاکم مسیحی پایبند به اصول و قواعد مذهبی می‌باشد، به گونه‌ای که در تمامی اقدامات و عملکردهای او می‌توان این تلاش را دید. حال با توجه به برجستگی دین مسیحیت و اهمیت دوران حکومت شارلمان در چارچوب گفتمانی این دین، پژوهش حاضر تلاش دارد میزان پایبندی به اخلاق در عمل سیاسی او را به عنوان برجسته‌ترین حاکم این دین بزرگ مورد بررسی و کنکاش قرار دهد.

بنابراین، سوال اصلی پژوهش حاضر این است که رابطه اخلاق و سیاست در حکومت شارلمان چگونه بوده است؟

همچنین فرضیه اصلی عبارت است اینکه: شارلمان در دوره حکومت خود علی‌رغم توصیه‌های نظری دین مسیحیت مبنی بر رعایت اخلاق در عمل سیاسی، پایبندی چندانی به این مقوله نداشته و سیاست عملی وی، بر مبنای تامین منافع شخصی حتی به قیمت زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی استوار بوده است.

۲. چارچوب مفهومی

اخلاق و سیاست و نوع رابطه بین آنها از مسائل مهمی بوده که از ابتدای شروع اندیشه سیاسی جایگاه مهمی را در این زمینه برای خود مهیاء کرده است، به گونه‌ای که حجم بسیار وسیعی از کتب، مقالات و مباحث از دوران باستان تا عصر جدید در مورد نحوه تعامل این دو قابل مشاهده می‌باشد.

اگر بر همه فرضیه‌ها و رهیافت‌های گوناگونی که درباره رابطه این دو مفهوم با هم ممکن است به ذهن خطور کند، چشم‌پوشی کنیم، بر مبنای آنچه که در عمل رخ می‌دهد، می‌توان دو حالت زیر را برای رابطه بین اخلاق و سیاست در نظر گرفت:

۱- اخلاق سیاسی (تابعیت اخلاق از سیاست)،

۲- سیاست اخلاقی (رعایت اصول اخلاقی در سیاست).

در توضیح دو حالت تصویر شده مذکور، اینگونه می‌توان بیان کرد که در اخلاق سیاسی فقط حفظ منافع و قدرت مدنظر بوده و مسائل و اصول اخلاقی در همراهی و هماهنگی سیاست باید به کار آید و چنانچه رعایت این اصول مانع از تأمین هدف اصلی یعنی حفظ قدرت و منافع آن باشد، نیازی به رعایت این اصول نمی‌باشد. ولی در حالت دوم اخلاق زیربنای سیاست بوده و تأکید ویژه‌ای بر رعایت قواعد آن در همه ابعاد سیاست وجود دارد.

برای هر یک از دو حالت تصویر شده در بالا می‌توان شاخص‌هایی را در نظر گرفت، به گونه‌ای که خدامحوری، مدنظر داشتن سعادت دنیا و آخرت، ابزار دانستن قدرت جهت نیل به اهداف اخلاقی، پایبندی به اصول اخلاقی و مذهبی، عدالت اجتماعی تکلیف‌گرا، آخرت‌گرایی با توجه به دنیا و توجه واقعی به مردم (اصالت با سعادت و خوشبختی آنها) از شاخص‌های برجسته سیاست اخلاقی به شمار می‌رود و در طرف مقابل، انسان‌محوری، سعادت معطوف به دنیا، اصالت قدرت، ردّ اصول اخلاقی و مذهبی و یا تظاهر به آنها، عدالت اجتماعی منفعت‌گرا، دنیاگرایی محض و توجه صوری به مردم (اصالت با تأمین منافع دولت) از شاخص‌های اصلی اخلاق سیاسی هستند.

حال با توجه به موارد ذکر شده، جهت بررسی میزان پایبندی شارلمان به اخلاق در عملکرد سیاسی آن، به بررسی برخی از شاخص‌های بالا بر مبنای دو نگرش سیاست اخلاقی و اخلاق سیاسی در عملکرد این پادشاه مسیحی خواهیم پرداخت.

۲-۱. شاخص ابزار دانستن قدرت جهت نیل به اهداف اخلاقی در اقدامات و عملکردها

براساس اصول غیر قابل انکار گفتمان اخلاق سیاسی، حفظ قدرت در عرصه سیاست، مهم‌ترین هدف یک سیاستمدار و حاکم است. در این نوع نگرش، نگاه متداول به قدرت معمولاً از نوع نگاه برتری‌طلبی، منفعت‌جویی و هدف می‌باشد. در این گفتمان، طالبان

قدرت برای رسیدن به آن بدون هیچ گونه محدودیتی به فریب، تهدید، تطمیع، خونریزی و غیره اقدام می‌کنند (وحیدی منش، ۱۳۸۷، ص ۹۳). اما در نقطه مقابل، براساس نگرش سیاست اخلاقی، قدرت و حکومت فی‌نفسه ارزشی ندارد و تنها زمانی قابلیت توجه و ارزش‌گذاری دارد که به کمک آن زمینه‌های رشد و تعالی انسان‌ها فراهم شده و موانع موجود در این راه برداشته شود. در این گفتمان، قدرت نه تنها به عنوان موقعیت و امتیازی ویژه نیست، بلکه به منزله امانتی است که دارنده آن خود را موظف به حفظ آن می‌داند.

با بررسی عملکرد شارلمان شاهد آن هستیم که در زمان حکمرانی او پایبندی آنچنانی به اصول سیاست اخلاقی وجود نداشت، به طوری که از مهمترین کارهای شارلمان، این بود که برای گسترش قلمرو فرانک‌ها تحت عنوان خانوادگی‌اش (کارولنژیان) به جنگ با همسایگانش پرداخت و به این جنگ‌ها در همه زوایای جغرافیایی ادامه داد تا موفق به تشکیل امپراطوری بزرگی شد.

این افزایش وسعت باعث شد که اقوام و سرزمین‌های متفاوت و متنوعی تحت اختیار او قرار گیرند، اما این اقوام مغلوب، هرچند وقت یک‌بار سر به شورش می‌گذاشتند. بنابراین، او برای حفظ قدرت خود و ادامه تسلط بر آنها مجبور به مدیریت آنها شد، به همین علت دو دسته از قوانین را برای رتق و فتق امور مورد استفاده قرار داد:

الف- کاپیتولرها^۱ یا همان دستورات سلطنتی که توسط شخص شارلمان صادر می‌شد و در واقع، «نظام کاپیتولر ترکیبی از سنت‌ها و آداب و رسوم ژرمن، قوانین رومی و شریعت مسیحی بود» (سیدی، ۱۳۷۲، ص ۵۸).

شارلمان برای اداره امپراتوری خود سالانه دو مجمع عمومی و رسمی تشکیل می‌داد: یکی در بهار که به امور لشکری می‌پرداخت و دیگری که برای سامان همه امور کشوری در پاییز برگزار می‌شد. در این مجامع، فرامینی صادر می‌کرد که به «کاپیتولر» شهرت داشت (کاسمینسکی، ۱۳۵۳، ص ۲۳). این جلسات که متشکل از بزرگان سیاسی و روحانی کشور بود، با دو فایده و سود اصلی همراه بود: اول. شارلمان به این وسیله از شرایط و اوضاع

1. Capitoler.

همه نقاط قلمروش اطلاع می‌یافت،

دوم. مهلتی برای مردم و اتباع او فراهم می‌شد تا به طور مستقیم شخص امپراطور را ملاقات کرده و سخن خود اعم از خواسته‌ها و شکایات را با او در میان بگذارند (ماله، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳).

جالب است که برای شارلمان هدف اول هدفی اصیل به شمار می‌آمد، چرا که به واسطه این دیدارها او موفق می‌شد با آسیب‌های احتمالی که قدرت و حکومتش را تهدید کرده و احتمالاً در روند قدرت‌افزایی او در سرزمین‌های تحت تسلطش ایجاد خلل می‌کند، آشنا شده و آنها را رفع نماید. هرچند که در هدف دوم این دیدارها (دیدار با مردم و شنیدن مشکلات آنها) باز هم بیشتر این شارلمان بود که به علت هدایا و پیشکش‌هایی که از مردم و مسئولین دریافت می‌کرد، منتفع می‌شد و این کاملاً برخلاف اصول و قواعد سیاست اخلاقی است، چراکه هدف، تسلط بیشتر بر سرزمین‌ها و مردمان تحت سلطه‌اش و کسب سود و منفعت مالی بیشتر بود.

از عواملی که به شارلمان در کنترل و تسلط بر سرزمین‌هایش کمک شایانی می‌کرد، همین کاپیتولرها بودند. به همین دلیل تأکید زیادی بر رعایت و احترام به آنها داشت و با حساسیت ویژه‌ای بر حسن اجرای آنها نظارت می‌کرد. او برای اجرای دقیق قواعد و قوانین، بازرسانی را برگزید که مستقیماً به خودش گزارش می‌دادند و در نتیجه گزارشات آنها با مأموران دولتی و روحانیونی که به تحکیم قدرت او و اجرای دستوراتش پایبند نبودند، به شدت برخورد می‌کرد.

ب- قوانین محلی که در سرزمین‌های تصرف شده موجود بود: اقوام و گروه‌ها می‌توانستند مانند گذشته براساس قوانین خودشان، زندگی کنند. البته به شرطی که این قوانین محلی برخلاف کاپیتولرها که تصمیمات و دستورات شخصی شارلمان بود، نباشند. هرچند به ظاهر این گونه به نظر می‌آید که مردم سرزمین‌های شکست خورده حق داشته‌اند براساس قواعد مربوط به خودشان زندگی کنند، اما این فقط زمانی امکان‌پذیر بود که این قوانین محلی مخالفتی با نظرات شخص شارلمان که تأمین‌کننده منافع او هستند، نباشد. در غیر این صورت شانس برای اجرا شدن پیدا نمی‌کردند.

براساس یک اصل مهم در سیاست اخلاقی، حاکم خدمت‌گذار مردم است و نباید

برخلاف این اصل مهم عمل کند، ولی شارلمان به شدت تحت تأثیر اعتقاد تفویض امر حکمرانی از سوی خدا به خود بود و انتظارش این بود که همه نسبت به او وفادار باشند و این وفاداری را با سوگند تحکیم بخشیده و پا در رکاب او باشند. به همین علت در کنار اجبار مردم به اطاعت بی چون و چرا، برای خودش درباری شکل داده بود که در بین این دربار نیز سلسله مراتبی وجود داشت، مانند وزیری که رئیس دفترخانه حکومتی بود و یا فردی تحت عنوان پیشکار حکومتی، مدیریت کاخ را انجام می داد، کشیشی که مسئولیت همه امور مربوط به دین و کلیسا را در اختیار گرفته بود. وزیر اقتصادی، رئیس آشپزخانه، رئیس اصطبل سلطنتی و وزیر دربار از دیگر درباریان بودند (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۵۶).

از مباحث مهمی که بسیار مورد توجه شارلمان بود، نحوه تأمین بودجه و خزانه امپراطوری او است. به طوری که املاک شاهنشاهی که هر از گاهی با در اختیار قرار گرفتن زمین های افرادی که صاحبان شان بدون آنکه وصیت کرده باشند، مرده بودند، به همراه هدایا و ضبط اموال اتباع و همچنین احیای زمین های کشاورزی توسعه پیدا می کرد، مهم ترین منبع خزانه او را تشکیل می داد. او برای حفظ و نگهداری زمین هایش دستورالعمل هایی صادر می کرد که نشان دهنده مدیریت خاص او بود. تاسیسات زیربنایی اعم از بنادر، گذرگاه ها، جاده ها، جنگل ها و زمین های بایر به دولت او تعلق داشتند (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۱۳۲). به نظر می آید که هدف شارلمان فقط پر کردن خزانه امپراطوری بود، به طوری که در این مسیر حاضر به هر کاری بوده، از آن جمله ضبط اموال اتباع و یا تصاحب زمین و ثروت افرادی که بدون وصیت مرده باشند.

در گفتمان سیاست اخلاقی جنگ و کشتار امری ذاتی و جزء قاعده به حساب نمی آید، بلکه در این دیدگاه جنگ امری عرضی و اضطراری است و فقط در چارچوب دفاع از انسان ها، دین و اعتقادات و آن هم به عنوان آخرین دستمایه و با اکراه و از روی اجبار مورد قبول قرار گرفته و اگر اهدافی غیر از این از جمله قدرت طلبی، منفعت طلبی و غیره را دنبال کند، به هیچ عنوان قابل پذیرش نیست. با بررسی جنگ های شارلمان و نحوه بکارگیری سپاهیان در جنگ ها و این که به اصطلاح به دنبال بهانه ای برای شروع جنگ بوده است، به این نتیجه می رسیم که شارلمان در این قسمت از مولفه های سیاست اخلاقی،

نمره قبولی نگرفته است.

به طوری که از ۴۶ سال حکومت شارلمان، فقط در سال‌های ۷۹۰م. و ۸۰۷م بود که وی درگیر جنگی نشد و بقیه سال‌ها را همواره در جنگ به سر برد. به این علت جایگاه ارتش و لشکر و به خصوص مدیریت آنها و ایجاد قواعد، نظم و انضباط در آنها پر اهمیت می‌نمود. از طرف دیگر، با نگاهی به «ماهیت حکومت و قدرت» در زمان او که مبتنی بر داشتن نیروی نظامی قدرتمند و رسیدگی کامل به امور آنها بود (سیاست قدرت‌طلبی و توسعه‌طلبی ارضی شارلمان او را درگیر جنگ کرده و به تبع آن داشتن ارتش قوی لازم می‌نمود)، این مسأله کاملاً بدیهی به نظر می‌رسید. بر این اساس و به دستور شارلمان، هر رعیتی که زیر لوای حکومت آنها زندگی می‌کرد، نظامی به حساب می‌آمد و باید در جنگ‌ها به صورت فعال شرکت می‌کرد و گذراندن سربازی برای همه واجب بود (ماله، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵).

تمام مساعی و تلاش‌های شارلمان معطوف این مسئله است که جنگ‌های خود را مقدس و اخلاقی نمایش داده و خود را مجبور به جنگ نشان دهد. او در طول سلطنتش حداقل پنجاه و پنج جنگ را پشت سر نهاد و خیلی تلاش می‌کرد که ماهیت و انگیزه این جنگ‌ها را تلاش برای ایجاد حکومتی یک‌دست و دینی نشان دهد، نه به مانند بسیاری از پادشاهان قبلی فرانک که فقط به جهت تاراج اقوام و کسب غنیمت می‌جنگیدند.

در نتیجه بخش مهمی از دوران حکومت شارلمان در غالب جنگ‌های مستمر و طولانی مدت سپری شد که آن را می‌توان یکی از ابزارهای اصلی تحقق کسب قدرت بیشتر به حساب آورد. اما بی‌تردید هیچ یک از جنگ‌های شارلمان به اندازه نبرد با ساکسون‌ها سخت و طولانی نبود، زیرا درگیری‌ها که از سال ۷۷۲م آغاز شده بود، به مدت ۳۳ سال ادامه یافت و در این مدت هجده جنگ بین شارلمان و ساکسون‌ها رخ داد (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۵۹).

شارلمان به خصوص در جنگ با ساکسون‌ها توان زیادی را مصروف داشت تا خود را به عنوان نماینده مسیح نشان داده و نوعی جنبه اخلاقی به این جنگ بدهد، اما نحوه مدیریت و اقدامات او در جنگ چیز دیگری را نشان می‌دهد. او در نبرد با این قوم بارها و بارها اخلاق را زیر پا گذاشت که برجسته‌ترین مثال آن را می‌توان به کشتن ۴۵۰۰ نفر در

یک روز در کنار رود وردن اشاره کرد و یا شدت عمل و مسیحی کردن اجباری آنها مورد قابل توجه دیگر است. به دستور او تمامی معابد و ساختمان‌های مقدس ساکسون را به آتش کشیدند، گنجینه‌های طلا و نقره معابد آنها ضبط شد، و آنها را به اجبار وادار به پذیرش مسیحیت نمود. اما این مسیحیت اجباری و ناخواسته را ساکسون‌ها از قلب نپذیرفتند و بارها با حمله به کلیساها آنها را آتش زده و روحانیون را می‌کشتند و تا مدت‌ها علی‌رغم پذیرش ظاهری مسیحیت با آن مقابله کردند.

از دیگر جنگ‌های مهم شارلمان، جنگ با لومباردها^۱ است. چراکه او به دنبال چیرگی کامل بر لومباردها و توسعه قلمرو و به تبع آن قدرت خود بود، به همین علت با علاقه‌ای زیاد با لمباردها جنگید و پس از شکست آنها دولت ایتالیا را تاسیس کرد. بدین ترتیب، او موفق شد جنگ با لومباردها را که از زمان پدرش آغاز شد، با پیروزی و تسلط بر آنها به سود خود پایان دهد (فضلی‌نژاد، ۱۳۸۴، ص ۳۴).

شارلمان در ادامه تفکر قدرت‌طلبی و توسعه ارضی خود بارها و بارها دست به جنگ زد که می‌توان هفت بار جنگ با باسک‌ها^۲، چندین جنگ با مسلمانان اندلس، جنگ و خونریزی علیه آوارها و در نهایت درگیری‌هایش با پادشاه دانمارک را در این زمینه نام برد. او در برخی از آنها به پیروزی رسید و در برخی دیگر شکست خورد، اما بی‌تردید هدفش از این جنگ‌ها، آن طور که خود تمایل به تمارض به آن داشت، دفاع از دین مسیحیت و مسیحیان و توسعه این دین نبود، بلکه قدرت و توسعه آن را مدّ نظر داشت.

در سیاست اخلاقی که هدف اصلی آن سعادت و خوشبختی آدمی است، دستیابی به صلح و دوری از جنگ از طریق سیاست خارجی هدفی بسیار ارزشمند و بزرگ به شمار می‌آید. بنابراین، به هر طریقی باید به دنبال صلح بود و این در همه شرایط، حتی زمانی که دست برتر را در جنگ داشته باشیم نیز باید رعایت شود. مذاکره باید برای رسیدن به منافع مردم و دین آنها صورت بگیرد، طرف مذاکره مهم نیست، بلکه هدف مذاکره (دستیابی به صلح و جلوگیری از کشتار) مهم است. اما سیره شارلمان طوری بود که در بیشتر مواقع

1. Langobarden.

2. Basque.

زمانی به مذاکره و حل مشکلات با دشمنانش از طریق دیپلماسی روی می‌آورد که یا قبل از آن از طریق جنگ به خواسته‌هایش نرسیده بود و یا اینکه قبل از دست زدن به جنگ نتایج آن را تأمین‌کننده منافعش نمی‌دید.

به عنوان نمونه سیاست خارجی شارلمان درباره اسلام از محورهای مهم دیپلماسی حکومت اوست. این سیاست در ظاهر متناقض بود، زیرا هم‌زمان که شارلمان درگیر جنگ‌های سخت و خونین با حکومت اموی اندلس بود، با هارون الرشید حاکم عباسی در حال مکاتبه و نامه‌نگاری و تبادل سفیر بود و سعی در تقویت روابط دوستانه با او داشت. اما چه اتفاقی باعث شد که شارلمان به عنوان یک مسیحی مومن و سخت‌گیر که آمادگی مبارزه تا پای جان را در برابر کفار، به زعم خودش، داشت، این‌گونه با هارون الرشید که رقیب بزرگ او در حکومت و دین محسوب می‌شد، رابطه ایجاد کند؟ تردیدی نیست که باید منافع کلانی پشت این روابط دوستانه باشد و به نظر می‌رسد عامل اصلی آن، ترس از دو دشمن مشترک یعنی امپراطوری روم شرقی و حکومت امویان اسپانیا بود. چراکه هارون الرشید توانسته بود بارها و بارها این دو دشمن مهم و برجسته شارلمان را شکست داده و زمینه تضعیف آنها را فراهم آورد (ایزدی، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

مطالب بالا نشانگر این است که شارلمان برای تأمین منافع و از بین بردن دشمن، به دشمنی دیگر نزدیک می‌شود. به این علت که از دیدگاه او مسلمانان دشمن مسیحیان می‌باشند، ولی او نیز زمانی که نیاز می‌بیند، برخلاف اصول اخلاقی به یک گروه دشمن (عباسیان) برای از بین بردن دشمن دیگر (امویان اندلس) پناه می‌برد. طنز ماجرا زمانی است که این مسیحی مومن و معتقد برای از بین بردن دشمن قدیمی، اما مسیحی خود (روم شرقی)، دست به دامن این دشمن مسلمان می‌شود.

درباره روابط با امپراطوری روم شرقی نیز شارلمان به دنبال این بود که به هر طریقی قدرت در آنجا را نیز قبضه کند و چون می‌دانست از طریق جنگ موفق به این کار نخواهد شد، در نتیجه سعی کرد از راه‌های دیگر این خواسته مهم را عملیاتی کند و در این راه بسیاری از اصول اخلاقی را زیر پا گذاشت. به عنوان نمونه او زمانی حاضر شد یکی از دخترانش را به عقد کنستانتین شاهزاده روم شرقی که توسط مادرش - ایرن - نابینا شده بود، به شرط تضمین پادشاهی دامادش - کنستانتین نابینا - توسط ایرن، به عقد او درآورد،

اما زمانی که ایرن این شرط را نپذیرفت، با ازدواج دخترش با کنستانتین مخالفت کرد. مدتی بعد شارلمان بار دیگر می‌خواست اصول اخلاقی را فدای منافعش کند و با ارائه تقاضای ازدواج با ایرن به هر طریق به حکومت روم شرقی که آرزویش را داشت برسد و در این راه احساسات ایرن را که به این ازدواج دل بسته بود، جریحه‌دار کرد (گربمبگ، ۱۳۶۹، ص ۹۵)، ولی در نهایت این نقشه نیز به نتیجه دلخواه شارلمان نرسید. بنابراین، اگر بر مبنای اصول سیاست اخلاقی قدرت ارزش چندانی نداشته و حاکم اخلاق‌مدار آن را هدف و طعمه ندانسته و در بهترین حالت در نظرش امانت و ابزاری برای نیل به سعادت و خوشبختی بشر است، اما برای شارلمان در نقطه مقابل تعریف می‌شد و همه اقداماتش به گونه‌ای در جهت کسب، حفظ و تقویت قدرت بود.

۲-۲. شاخص عدالت اجتماعی تکلیف‌گرا در اقدامات و عملکردها

در گفتمان سیاست اخلاقی، عدالت اجتماعی عنصر ذاتی و از مهم‌ترین ارکان سیاست می‌باشد. این اصطلاح در سیاست دارای تعاریف متفاوتی است، اما با این حال اکثراً در تعریف و توصیف عدالت، آن را در برابر ظلم قرار می‌دهند، یا اینکه عدالت را به معنای رعایت استحقاق‌ها می‌دانند: «اعطا کل ذی حق حقه»، یعنی هر صاحب حقی، به حقش برسد (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۸۰)، به عبارت دیگر: «عدالت، کارها را در جایگاهش قرار می‌دهد» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷).

اگر عدالت در رأس کارها و اقدامات زمامداران قرار داشته باشد، به طوری که تباهی حق هیچ ذی‌حقی را نپذیرفته، محدوده حقوق خود را رعایت کرده و خود را به تکالیف‌شان ملتزم بدانند، سیاست اخلاقی خروجی چنین عملکردی خواهد بود. چراکه بسیاری از بد اخلاقی‌های سیاسی برآمده از خوی سلطه‌گری، استبدادورزی و نادیده گرفتن حقوق دیگران می‌باشد. زمانی که عدالت اجتماعی جایگاه شایسته خود را در یک جامعه به دست آورد، بی‌تردید بد اخلاقی‌های معمول سیاسی در آن رخ نداده و به مدینه‌ای فاضله تبدیل خواهد شد (وحیدی منش، ۱۳۸۷، ص ۹۲).

اگر قرار است عدالت اجتماعی در جامعه‌ای شکل بگیرد، باید حاکمان آن جامعه از اعماق وجود به آن اعتقاد داشته باشند، به قول استاد مطهری «اندیشه، تابع شکم است. محال است که یک برخوردار مرفه، از اصل عدل دفاع کند، همچنان که محال است که یک

محروم زجر کشیده، منکر اصالت عدل بشود» (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۳۹). در جایی دیگر می‌گوید: «آدمی هرگاه در مقابل ظلم و جنایت و کفر و فساد قرار گرفت و از آنها رنج برد، شوق عدالت و حقیقت در او بیدار می‌شود (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۳۳).

براساس تفکر کارولنژیان که شاخه‌ای از فرانک‌ها بودند، برخلاف امپراطوری روم شرقی که حکومت را در جایگاهی بلندمرتبه تعریف می‌کردند، شاه را همچون چوپانی می‌دیدند که باید مردم را مدیریت و آنها را بر مبنای استحقاق‌شان کیفر کرده یا پاداش دهد. آنها پادشاه را مجری قانون خدا می‌دانستند که درست در مقابل استبداد توأم با کفر امپراتورهای روم شرقی، قواعدی را که در کتاب عهد قدیم برای پادشاهی خوب مشخص شده بود، رعایت می‌کند. در عهد جدید نیز این قواعد همچنان معتبر مانده و سنت‌های ناب آن از طریق آموزش بزرگانی مانند قدیس پیتر و نمایندگان او، حفظ و منتقل می‌شوند (آرمسترونگ، ۱۳۸۱، ص ۱۴۴).

شارلمان با این که میراث‌دار چنین تفکری بود و باید سعی می‌کرد تا مجری قانون خدا باشد و از استبداد دوری کند، و زمینه‌های قانونی جهت تضمین حقوق مردم و رعایا را فراهم آورد، اما چون عدالت اجتماعی را نه به عنوان تکلیف، بلکه به عنوان ابزاری که پایبندی و رسیدگی به آن تأمین منافع و تضمین قدرت او را دربرداشت، می‌دید، بنابراین، اقدامات و کارهایش چندان موفقیت‌آمیز نبود. به عنوان نمونه یکی از مهمترین اقداماتش این بود که «حدود چهار قرن پیش از آن که انگلستان منشور بزرگ (مگناکارتا) خود را به وجود آورد - منشوری بی‌سابقه که در سال ۱۲۱۵م. حقوق و مزایای خاص را به اشراف اعطاء کرد - شارلمان کاپیتولرمیسوروم را صادر کرد که حقوق و مزایایی را برای تمام مردم قلمرو او در نظر می‌گرفت» (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۸۴).

از اقدامات مهم شارلمان، «تصحیح و به روز کردن» نظام حقوقی موجود در سرزمین فرانک‌ها بود و در این رابطه دستور داد که قوانین و مقررات همه اقوام موجود در قلمروش را جمع‌آوری و مکتوب نمایند. دیگر اقدام مهم او، ایجاد سازمانی مخصوص این امر و وضع مالیات بر اشراف و ثروتمندان بود که درآمد حاصل از آن جهت کمک به فقرا و مستمندان صرف می‌شد (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴۴).

همچنین یکی از طبقاتی که مورد حمایت شارلمان قرار گرفتند و توانستند خود را

احیاء کرده و زندگی را بازیابند، «دهقانان» بودند، به طوری که آنها توانستند حقوق‌شان را که توسط اربابان پایمال می‌شد، از آنها بگیرند و آنها را مجبور به آزاد کردن خود کردند و در نتیجه روستائیان نیز جزو اقشار آزاد جامعه به حساب آمدند (لوگوف، ۱۳۸۷، ص ۷۸). از دیگر اقدامات اثرگذار شارلمان، «تلاش برای اصلاح دستگاه قضایی» و «عدالت محور کردن» آن بود. شارلمان با توجه به انتظاری که از او به عنوان حاکم مسیحی در ذهن مردم میراث‌دار ناعدالتی بوجود آمده بود، با تلاش و زحمات فراوان موفق شد صحت و درستی را در قضاوت به قضات تحمیل کند. در کنار آن عادت زشت دیگر یعنی اجیر کردن شاهدان دروغین بود که با اندک قیمتی به نفع دیگران شهادت می‌دادند، این امر چنان رایج شده بود که شارلمان در یکی از فرامینش به لزوم برخورد با این مسئله اشاره کرده بود (گریمبرگ، ۱۳۶۹، ص ۹۷).

اوج دیدگاه مثبت‌اندیشانه شارلمان در بحث عدالت اجتماعی و احترام به طبقات پایین‌دست را در داستان مشهور بازگشت او از جنگ و برخوردش با دانش‌آموزان ثروتمند و فقیر شاهدیم. زمانی که شارلمان پس از مدت زمان زیادی به کشورش بازگشت، تعدادی از دانش‌آموزان به خواندن اشعار و داستان در برابر او پرداختند، اما فرزندان فقرا خیلی بهتر از فرزندان ثروتمندان و نجبا این کار را انجام دادند. در نتیجه شارلمان بدون در نظر گرفتن جایگاه اجتماعی آنها دانش‌آموزان متعلق به طبقه ضعیف را مورد تفقد و توجه قرار داد و در مقابل فرزندان متعلق به ثروتمندان را به باد انتقاد گرفت و تاکید کرد جایگاه اجتماعی بالای پدران آنها دلیلی بر ضعف و عقب ماندن آنها از دیگر افراد جامعه نیست (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۷۷-۷۸).

با وجود همه اقدامات شارلمان جهت ایجاد عدالت قضایی، کارآمد کردن دستگاه قضا و نتایج خوبی که در این زمینه بوجود آمد، اما شارلمان در زمینه ایجاد عدالت اجتماعی توفیق زیادی نداشت، چرا که اگر قرار است آدمی در کاری به موفقیت برسد، از اصول اولیه دستیابی به این موفقیت، داشتن اعتقاد از بن دندان به آن مساله است، مثلاً در بحث عدالت اجتماعی، حاکم باید براساس اصول سیاست اخلاقی اجرا و پایبندی به آن را تکلیف و وظیفه خود بداند و از طرفی همه افراد را بدون در نظر گرفتن دین، مذهب، رنگ پوست و غیره تحت شمول این عدالت بداند، اما چون شارلمان به صورت مبنایی به عدالت

اجتماعی اعتقاد نداشت، اقداماتش اثری که باید داشته باشد را نداشته و در بسیاری از مواقع درست در مقابل عدالت اجتماعی بود.

به عنوان نمونه‌ای برجسته در این زمینه، ظاهراً محدوده تلاش‌هایش فقط مسیحی‌ها را دربرمی‌گرفت و برای سایر اقلیت‌ها نه تنها تسری نداشت، بلکه در بسیاری از موارد بسیار سخت‌گیرانه و دور از اخلاق بود، به گونه‌ای که «بعضی از اقداماتش بسیار تعجب برانگیز است و برخی قوانین که برای رعایای مغلوب صادر می‌کرد، اغلب کوتاه بنیاد و بی‌رحمانه بود (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۵۲). از جمله، دستوری بود که در سال ۷۸۲م تحت عنوان کاپیتولر مناطق ساکسون‌نشین صادر کرد و همین دستور زمینه گردن زدن ۴۵۰۰ نفر از ساکسون‌ها را در آن سال فراهم ساخت. در فرمانی دیگر، ناعادلانه‌ترین مجازات‌ها را برای کسانی تعیین کرد که به آیین مسیحیت درنیامده بودند و دستور داد اگر فردی از ساکسون‌ها بخواهد از انجام غسل تعمید طفره رود و این آیین مهم را بی‌ارزش شمرده و همچنان بر آیین پاگانی بماند، مجازاتش مرگ خواهد بود (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۵۲).

سخت‌گیری شارلمان درباره ساکسون‌ها به حدی بود که آلکویین - از دوستان شارلمان - هم به این موضوع اعتراض کرده و در نامه‌ای به شارلمان بیان می‌دارد که باید با کفار با زبان خوش و تبلیغات مناسب برخورد کرد و آنها را همراه ساخت، نه این که با قتل و غارت آنها را به صورت ظاهری همراه کرد.

شارلمان در راستای اجرای همین عدالت اجتماعی منفعت‌گرا درباره یهودی‌ها هم فرمانی سخت‌گیرانه صادر کرد، مبنی بر اینکه مبادا فردی یهودی جرأت کند از کسی گروبی بگیرد یا در ازای هرگونه دین، مایملک کلیسا و اموال مسیحیان را ضبط نماید. اما اگر جسارت کرده، دست به چنین اقدامی که برخلاف دستور خدا است، بزند، اموالش مصادره و دست راستش قطع خواهد شد. در دستوری دیگر، درباره سوگند افراد منتسب به دین یهودیت در برابر مسیحیان، فرمان داد که سرتاسر بدن فرد یهودی را با رنگ حنایی بپوشانند، زمان قسم خوردن ضمن ایستادن باید پنج کتاب موسی را مطابق شریعت خود در دست راستش نگه دارد و بگوید: «بادا آن خدایی که این شریعت را در کوه سینا به موسی داد یاری‌ام کند، و بادا که جذام نعمان سوری چنان که بر سر او نازل شد، بر من نازل شود، و اگر من در این دعوا مرتکب عمل زشتی علیه تو شده باشم، بادا زمین مرا مثل داتان و

ابیرام فروبلعد» (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۷۶).

در سیاست اخلاقی، هدف از برخورد قضایی به خصوص با مجرمان و متهمان، آزارسانی و تحقیر آنها نیست، بلکه هدف تهذیب و اصلاح آنها است تا بدین طریق با برگرداندن این فرد به مسیر درست، علاوه بر اصلاح آن فرد، به سعادت جامعه کمک شود. در برخورد با آنها باید رعایت کرامت انسانی را کرد و از سر دلسوزی و مهربانی با آنها رفتار شود که هیچ کدام از موارد فوق را نمی‌توان در اقدام و عمل شارلمان یافت.

۲-۳. شاخص توجه به مردم

سیاست اخلاقی، سیاستی مردم محور است. در این نوع از سیاست تلاش بر این است تا توده مردم را به سعادت و خوشبختی برسانند، چرا که در این گفتمان هدف از پذیرش قدرت، عملیاتی کردن اهداف اصیل آن که یکی از آنها مدیریت مردم و رساندن آنها به سرمنزل مقصود که همان سعادت است، می‌باشد. وجود این روحیه در حکام باعث می‌شود تا صاحبان قدرت از استبداد و خودبرتربینی به سوی مردم‌گرایی و مهرورزی به آنها تغییر جهت دهند و رابطه میان مردم و حاکمان را آسان می‌نماید.

اما در اخلاق سیاسی شاید به مردم توجه شود و سعی در راضی نگه داشتن آنها باشد، ولی هدف متفاوت است، چرا که در این نوع نگرش هدف تأمین منافع حاکم است نه مردم. اگر تلاشی برای رضایت مردم و تأمین منافع آنها می‌شود، فقط در راستای همراه کردن آنها برای تأمین منافع حاکم می‌باشد.

حدأقل انتظاراتی را که از یک حاکم پایبند به سیاست اخلاقی در زمینه رساندن مردم به سعادت و خوشبختی می‌توان داشت، در دو قسمت تلاش جهت افزایش ایمان و معنویت مردم و مساعی او برای بالا بردن سطح درک و فهم مردم با فراهم‌سازی زمینه‌های تولید علم و سوادآموزی آنها قابل بررسی است. بنابراین، در این قسمت عملکرد شارلمان را در دو بعد زمینه‌سازی برای ارتقاء ابعاد مذهبی و معنوی و زمینه‌سازی برای ارتقاء فکری و شخصیتی مردم مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهیم:

۲-۳-۱. زمینه‌سازی جهت ارتقاء ابعاد مذهبی و معنوی مردم

از اقشار مهمی که در جامعه حضور داشته و اثر بسیار مهمی در شکل‌گیری ابعاد مذهبی و معنوی مردم آن جامعه دارند، دستگاه مذهبی و کم و کیف اقدامات آنها در قبال

شهروندان و اتباع است، به گونه‌ای که اگر دستگاه دین در جامعه سالم باشد و با کیفیت به انجام وظایف خود بپردازد، مردم تحت تاثیر اقدامات مناسب آن رشد مناسبی خواهند داشت که این خود منجر به سعادت و خوشبختی مردم و جامعه می‌گردد، ولی در شرایط برعکس، نقش برجسته‌ای در به عقب برگشتن مردم و جامعه خواهند داشت.

هم‌زمان با روی کار آمدن شارلمان، وضعیت دین و کلیسا زیاد مناسب نبود. بسیاری از راهبان و کلیساها با وضع قوانین و مقررات سخت و ستمگرانه مردم را از دین فراری داده و خود نیز دچار بسیاری از مشکلات اخلاقی و فردی شده بودند، به طوری که شارلمان در فرمانی، بیان می‌دارد: «بادا که آنان خود را از مستی و جشن و سرور دور نگه دارند ... زیرا شایعه‌ای بسیار ناخوشایند به گوش ما رسیده است که بسیاری در صومعه‌ها با شناخت و ناپاکی آلوده به زنا شده‌اند ... و معلوم شده است که برخی راهبان لواط کاراند» (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۷۳ - ۷۴).

این وضعیت دستاویز مناسبی به شارلمان برای ورود به دستگاه دین، تسلط بر آنها و تنظیم رفتار آنها بود، چرا که او نیازمند تسلط هرچه بیشتر بر کلیسا به عنوان دستگاهی که بیشترین ارتباطات را با مردم داشت، بود. به همین علت او شروع به اجرای یکسری اقدامات حمایتی و اصلاحی از دین مسیحیت و کلیسا و اعضای آن کرد. یکی از کاپیتولرهايش را به صورت مختص جهت تعیین نحوه رفتار روحانیون قرار داد، او در این فرمان بر افزایش ایمان اسقفان و راهبان و مطابقت زندگی آنها با اصول دین تاکید کرد و دستور داد که هیچ فردی که در مسلک روحانیت است، حق نگهداری سگ و پرندگان شکاری که در آن زمان تبدیل به امری مرسوم شده بود را ندارد و اگر کسی با این امر مخالفت نماید، مجازات خواهد شد (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۷۳ - ۷۴).

دیگر اینکه، در آن زمان روحانیون دارای سطح سواد مناسبی نبودند و حتی برخی از آنها در خواندن کتاب مقدس نیز مشکل داشتند. همراه با تلاش‌ها برای افزایش سوادآموزی و بالا بردن کیفیت علمی روحانیون، و جهت احاطه بیشتر بازرسان که از طرف او به سوی شهرها و سرزمین‌های دیگر می‌رفتند، یکی از حیطة‌های عملی‌شان، بازرسی و نظارت بر عملکرد روحانیون و اسقف‌ها بود و انتخاب همه اسقف‌ها از جانب شارلمان صورت می‌گرفت.

در اخلاق سیاسی هر ابزاری در مسیر هدف اصیل صیانت از حاکم، قدرت و اختیارات اوست. در این راه کدام دستگاه اثرگذارتر از دین است که بتوان با در اختیار قرار گرفتن ارباب آن، بقیه مردم را هم کنترل کرد. از طرفی شارلمان چون می‌دانست که مردم به علت علاقه به دین و شعائر آن هر اقدامی در این قالب را راحت‌تر می‌پذیرند، سعی می‌کرد از طریق دستوراتی در این راستا به هدف اصلی خود برسد. به همین دلیل دستور داد تا همه مسیحیان در ایام متبرکه و روزهای یکشنبه در کلیسا حضور یابند، آنها باید احکام مورد نیاز دین و نحوه نماز خواندن را یاد بگیرند و روزه‌های واجب را بجا آورند (ماله، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴).

شارلمان برای اینکه بتواند قدرتش را از طریق ایدئولوژی مسیحیت بیشتر توسعه دهد، اقداماتی را انجام می‌داد که با مشروعیت‌سازی بیشتری برای او همراه باشد، به عنوان مثال شاهد یکسری اقدامات حمایتی او در برابر کل مسیحیت و فراهم آوردن زمینه‌های توسعه و گسترش آن در سرزمین‌های فتح شده جدید و اقدامات دیپلماتیک در حمایت از مسیحیان هستیم. او از سال ۷۷۱م. همه قلمرو کشورش را به مسیحیت فراخواند. همچنین پیگیر اوضاع و احوال مسیحیانی بود که در دیگر کشورها دچار مشکل می‌شوند. وی برای کمک به مسیحیانی که در کشورهای دیگر مبتلا به سختی و مشکلات بودند، مبالغی ارسال می‌کرد، در اثنای مذاکراتش با فرمانروایان سایر کشورها بخصوص حاکمان مسلمان بر رعایت انصاف در برخورد با مسیحیان تاکید داشت.

در نهایت به نظر می‌آید که دیدگاه شارلمان به دین مسیحیت و سازوکار آن و تربیت دینی مردم به مثابه ابزاری برای تامین مشروعیت و ادامه قدرت بود، در نتیجه اقداماتی را هم در این زمینه انجام داد.

۲-۳-۲. زمینه‌سازی برای ارتقاء فکری و شخصیتی مردم

علم و دانش در زندگی انسان جایگاه ویژه‌ای دارد. علم راه سعادت، تکامل و راه ساختن را به انسان آموزش می‌دهد، آموختن علم و دانش آدمی را توانا می‌کند که آینده را براساس نیازهایش بسازد. در سیاست اخلاقی علم مانند ابزاری در خدمت سعادت نوع بشر قرار می‌گیرد تا با کسب علم و دانش زمینه‌های ارتقاء شخصیتی و فکری وی فراهم شده و او را در مسیر عبور از خوان‌های موجود در راه رسیدن به سعادت کمک نماید.

از مشخصه‌های دیگر علم در مکاتب اخلاقی، آموزش علم همراه با تزکیه است تا به همراه این آموختن، انسان روح خود را نیز پرورش داده و از هر پلیدی بیالاید تا هم‌زمان تعلیم و تعلم در او ریشه دوانده، او را به سر منزل مقصود برساند. در تمامی مکاتب بشری و ادیان آسمانی از جمله دین مسیحیت، بر لزوم تلاش برای کسب علم و دانش تاکید شده است. به همین علت از شارلمان هم انتظار می‌رفته، زمینه‌سازی برای توسعه علم و نگاه یکسان و اخلاق‌مدارانه برای توجه به همه گروه‌ها و افراد در جامعه را داشته باشد.

هم‌زمان با روی کار آمدن شارلمان، وضعیت علمی و سوادآموزی خوب نبود و کسی دیگر برای علم و دانش و اندیشه ارزشی قائل نمی‌شد، دانش‌پژوهی و پیشرفت‌های اجتماعی صورت نمی‌گرفت. مبانی ابتدایی و پایه‌ای دانش مانند حساب کردن، خواندن و نوشتن در بین مردم ضعیف شده بود و فقط افرادی که قرار بود کشیش شوند، از سنین پایین به کلیسا رفته و علوم دینی را می‌آموختند (جوادیان، ۱۳۹۲، ص ۱۸۳). از سویی معلمان باسواد نیز بسیار اندک بودند و از همه مهم‌تر اینکه حاکمان آن زمان هیچ ارزشی برای سوادآموزی قائل نبودند.

اما با روی کار آمدن شارلمان، اوضاع تغییر کرد، چراکه هدف اصلی شارلمان در حفظ و توسعه حکومتی که برای ایجاد آن دست به جنگ‌ها زده بود و خون‌ها ریخته بود، منوط به آموزش مهارت‌ها و علوم نوشتن و حساب کردن بود، زیرا نیاز بود حساب‌های پادشاهی و اسناد را جمع‌آوری کند. بدون این اقدامات راهی برای اطلاع داشتن از مهم‌ترین مسائل حکومت، مانند اطلاع از نقدینگی خزانه وجود نداشت (کوریک، ۱۳۸۰، ص ۶۹).

هدف شارلمان از توسعه علم و سواد، مقدس نبود، همانطور که در بالا به آن اشاره شد، شارلمان برای حفظ قدرت و ثروتش نیازمند اشاعه علم و سوادآموزی بود، البته از دیگر علل این اهتمام و تلاش را در ویژگی‌های شخصیتی و علائق شخص او به علم و سواد می‌توان جستجو کرد.

او «به فراگرفتن زبان‌های بیگانه توجه نشان می‌داد. به خصوص چنان تسلطی به زبان لاتین داشت که به آن زبان مانند زبان مادری‌اش سخن می‌گفت، یونانی را خوب می‌فهمید. شاه، وقت و نیروی بسیاری صرف فراگیری سخنوری، جدل و خاصه اخترشناسی می‌کرد» (لوکاس، ۱۳۸۲، ص ۴۸۵).

اقدامات شارلمان در این زمینه منشاء بعضی نتایج مثبت شد، مثلاً رعایت تساوی طبقاتی در امر آموزش و توجه به عموم مردم برای ورود به میدان علم‌آموزی و دانش‌اندوزی، یکسان دیدن همه مردم برای سوادآموزی و توجه به همه اقشار آنها برای ورودشان به میدان علم و مدرسه از جمله ابعاد مثبت اقدامات او در این زمینه بود. دعوت از اندیشمندان و ادیبان بزرگ دوران خود، یکی دیگر از کارهای اساسی شارلمان بود. او، «بهترین دانشوران عصر را به دربارش برد، پاولوس دیاکونوس نویسنده تاریخ لومباردها، تئودولف شاعر و انگلبرت دانشور بافضل و گردآورنده کتاب، از جمله آنها بودند» (لوکاس، ۱۳۸۲، ص ۴۹۰). اقدام ارزشمند دیگر وی، ایجاد رسم‌الخط جدید بود، به گونه‌ای که این حروف به عنوان الگوی حروف چاپی، امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در زمان او تعلیمات پزشکی نیز مرسوم شد. هنر معماری نیز در این دوران رونق گرفت، به گونه‌ای که طراحی‌های رومی و باستانی برای ساختمان‌ها دوباره رایج شد.

بی‌تردید از بزرگ‌ترین دستاوردهای شارلمان، احیای مجدد آموزش و پرورش در دوران حکمرانی‌اش بوده است و شاید علت اصلی علاقه بسیار شارلمان برای جذب اندیشمندان بزرگ اروپا به دربارش در این نکته نهفته باشد که وی تربیت مردمش را مهم‌ترین وظیفه خود می‌دانست. اما مشکل اینجا است که این تعلیم با تعلم و تزکیه آنها همراه نبوده و اصولاً هدفش آن نیت مقدسی که در سیاست اخلاقی دنبال می‌شود، نیست، بلکه مانند بقیه اقدامات حکام معتقد به اخلاق سیاسی معطوف به تأمین هدفی به نام تضمین قدرت است.

به نظر می‌رسد چیزی تحت عنوان مصلحت مردم در اندیشه و ذهن شارلمان جایی نداشت و به همین علت نه تنها توجهی به کرامت انسانی اتباع خود نداشت، بلکه در بسیاری موارد آن را لگدمال نیز می‌کرد. مردم، البته نه همه آنها، بلکه اقلیتی از نخبگان او را تنها سالی دوبار ملاقات می‌کردند و اقدامات او درباره توسعه علم و دانش در قلمرو او، تا حد زیادی برای آموزش علم حساب و نوشتن جهت حفظ اموال و دارایی‌های خود شارلمان بود، آن هم نه برای همه اتباع، بلکه فقط برای افرادی که متعلق به دین مسیحیت بودند.

۲-۴. شاخص پابندی به اصول اخلاقی و مذهبی

اگر قرار است در حکومتی سیاست اخلاقی جاری و ساری باشد، ابتدا باید مقدمات آن مهیاء شود، بی‌تردید یکی از مهم‌ترین این پیش‌نیازها وجود صلاحیت اخلاقی در حاکمان جامعه است. اگر حاکم کشوری به صلاحیت اخلاقی اعتقاد داشته و در عمل به اصول انسانی و اخلاقی پایبند باشد، بدون هیچ‌اما و اگری مجری سیاست اخلاقی خواهد بود.

از جمله مقدمات و ابتدائیات اصول اخلاقی را می‌توان به پابندی در سلوک شخصیتی و زندگی خصوصی، میزان اعتقادات مذهبی، میزان حمایت آنها از دین و نحوه برخورد آنها با مخالفان و دشمنان‌شان بررسی کرد.

در ادامه بر همین مبنا به بررسی عملکرد شارلمان پرداخته و میزان پابندی او را به اصول اخلاقی و مذهبی به‌بوته آزمایش خواهیم گذاشت:

از شاخصه‌های اصلی بررسی میزان پابندی یک حاکم به اصول اخلاقی در دوره حکمرانی‌اش، سنجش چگونگی پابندی او به حق و حقوق نزدیک‌ترین افراد به او، یعنی خانواده‌اش می‌باشد، این که آیا پس از به قدرت رسیدن همچنان به اصول خانواده پایبند بوده یا در نتیجه برخورداری از نعمات قدرت و سرمستی ناشی از آن، آنها را به فراموشی سپرده و حقوق آنها را مدنظر قرار نداده است.

به نظر می‌آید شارلمان در یکی از مهم‌ترین آزمون‌های پابندی به اصول اخلاقی و مذهبی یعنی وفاداری به خانواده چندان موفق عمل نکرده است، زیرا آن گونه که از شواهد برمی‌آید شارلمان در ارتباط با خانواده خود درگیر رفتاری متناقض بوده است، در مورد همسران وی، آنطور که از نوشته‌ها و تواریخ برمی‌آید او چهار یا پنج بار ازدواج کرد و زنان هم‌خوابه فراوانی داشت که از مجموع آنها صاحب هجده فرزند شد (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴۹).

این رفتار متناقض او طوری بود که کارل گریمبرگ در کتاب تاریخ بزرگ جهان در این باره می‌گوید: «به نظر می‌آید او علاقه شدیدی به خانواده‌اش داشته و آنها را دیوانه‌وار دوست می‌داشته، به گونه‌ای که بیماری‌ها و ضعف‌های منجر به مرگ او، پس از مرگ سه فرزندش در سال‌های ۸۱۰ و ۸۱۱ میلادی شروع شد، فرزندانش باعث شادی و غرور بودند. هرگز شادمان‌تر از زمانی نبود که در معیت پسران نیرومند و دختران زیبا و

هوشمندش به شکار می‌رفت» (گریمبرگ، ۱۳۶۹، ص ۱۰۲).

فردی که مدعی پابندی به اصول اخلاقی در عملکرد سیاسی‌اش است، باید این اصول را در مورد همه و از جمله اعضای خانواده‌اش اجرا کرده و بر انجام آنها پافشاری نماید. اما شارلمان برای راحت و آسایش خود حتی مانع از انجام ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی در مورد فرزندانش می‌شد. به عنوان مثال آنچه که درباره فرزندان دخترش برجسته می‌شود، ممانعت او از ازدواج آنها است که تاکید داشت تاب و توان دوری آنها را ندارد. شارلمان تمایل نداشت اجازه دهد دخترانش با هر مردی چه هم‌وطن و چه خارجی ازدواج کنند و تا زمان مرگش، آنها را در کنار خود نگاه داشت (گلفند، ۱۳۹۰، ص ۵۳). در نتیجه زمانی که اصول ابتدایی اخلاق پیاده نشود، مسئله وارد فازهای غیراخلاقی‌تر می‌شود، به همین علت دختران او زمینه را برای روابط جنسی خارج از ازدواج فراهم دیدند و حتی از این طریق صاحب چند فرزند نامشروع نیز شدند، ولی شارلمان با این موضوع کنار آمده و حتی بازی‌گوشی‌های این کودکان را در قصر با شوخ طبعی تحمل می‌کرد (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴۹).

بر اساس شاخص‌های سیاست اخلاقی، اگر حکام و کارگزاران، مومن و معتقد به خدا بوده و بر این روال اداره جامعه را عهده‌دار باشند، نه تنها اخلاق و انسانیت در جامعه جاری می‌شود، بلکه شاهد اجرای عدالت اجتماعی در بالاترین حد و تأمین سعادت مردم خواهیم بود. بر همین اساس درباره شارلمان اگر اعتقادات دینی و مذهبی به صورت واقعی در او رسوخ کرده بود، باید شاهد اقدامات یک‌دست و نامتناقض از او در این زمینه می‌بودیم.

او بزرگ‌ترین آرزویش را دفاع از دین و کلیسا می‌دانست. به همین دلیل، کلیسایی باشکوه در آکس لاشاپل ساخت و زر و سیم، شمع‌دان‌ها، معجزها، درها و آذین‌های متفاوتی در آن قرار داد. همیشه برای رازو نیاز با خداوند به این کلیسا می‌رفت و شب و روز برایش تفاوت نمی‌کرد. در نیایش‌های عمومی به همراه مردم حضور داشت و پیگیر بود تا همه آداب و رسوم مربوط به کلیسا رعایت شود. علاقه او به دین مسیحیت آنچنان بود که قبل از مرگش وصیت کرد، بخش عمده‌ای از ثروتش را به کلیساها و نمازخانه‌ها هدیه کنند. همچنین تلاش‌های زیادی را برای کمک به مسیحیان انجام می‌داد، نه تنها در

قلمرو خود، بلکه در سایر سرزمین‌ها، هر جا فرد مسیحی نیاز به کمک داشت، سعی می‌کرد به او کمک کند.

جالب است که انگار برداشت شارلمان از دین و دین‌مداری، برداشت از ظواهر بوده است و او پایبندی به باطن دین و عمل کردن به اصول اساسی آن را زیاد جدی نمی‌گرفت، بلکه گویا فقط ساختن کلیسا و هدیه کردن تزئینات به آن را جزء اصول دین می‌دانسته است.

گویی شارلمان قبل از اینکه ماکیاول متولد شده باشد و نظریات عجیبش را که حکام را مجاز به هر کاری برای حفظ قدرتش می‌داند، ارائه دهد، او را می‌شناخته و از نظریاتش استفاده می‌کرده است، چرا که شارلمان فقط زمانی که برای کارهایش توجیه نیاز داشت، یادش می‌افتاد که مسیحی است و این مدل عمل، بسیاری از افراد را تحت تاثیر قرار می‌داد، به طوری که آلبرماله می‌گوید: «او که نصرانی غیور و از فدویان روحانیت روم بود، درصدد برآمد حوزه دین نصاری و قلمرو حکومت پاپ را بسط دهد، لذا همه جا با دشمنان عیسی و پاپ درافتاد» (ماله، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲).

هرچند شارلمان اقداماتی را هم در راه حمایت از دین انجام داد، به گونه‌ای که در سال ۷۷۳م، وقتی قلمرو پاپ هادریانوس اول، مورد تاخت و تاز لشکر دیزیدریوس پادشاه لمبارد قرار گرفت، از شارلمان کمک خواست، او نیز بلافاصله به کمک پاپ شتافت و به این ترتیب خود را مدافع سرسخت کلیسا و پاپ هادریانوس نشان داد (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴۰).

اوج حمایت‌های شارلمان از کلیسا را در تقاضای پاپ لوئی سوم جهت حمایت از دین مسیحیت و خودش شاهد هستیم، زمانی که تعدادی راهزن به پاپ حمله کرده و او را مضروب ساختند، به طوری که او به حال احتضار افتاد، در این هنگام چند نفر از مومنین زخم‌هایش را بسته و او را نزد شارلمان فرستادند (وان لون، ۱۳۳۴، ص ۱۰۳). شارل از لئون سوم که تا سر حد مرگ پیش رفته بود، پرستاری کرد، او پس از بهبود زخم‌هایش، «از شارلمان دعوت کرد که به کمکش بیاید. شارل هم این دعوت را پذیرفت و دشمنان پاپ را متفرق ساخت» (نهر، ۱۳۸۸، ص ۳۱۸). جالب اینجاست که شارلمان برای تصاحب ایتالیا

به دنبال بهانه‌ای بود و چه توجیهی بهتر از حمایت از دین و کلیسا و اشخاصی مانند هادریانوس و لئون بزرگ.

از طرف دیگر، اگر شارلمان از مسیحیت و دستگاه دینی حمایت می‌کرد، بسیاری از مشکلاتی را که در مسیر تثبیت و افزایش قدرتش داشت و حل آنها در حالت عادی امکان‌پذیر نبود، به کمک کشیشان حل می‌کرد و در واقع شاهد نوعی بده بستان هستیم، به طوری که پاپ در برابر تهاجمات همسایگان خود که اقوام وحشی بودند، احتیاج به محافظت داشت و شارلمان، به ازای محافظت از پاپ‌ها آنها را تبدیل به مدافع خود کرد. شارلمان مدعی تفویض سلطنت از جانب خداوند به خودش بود و از رعایا و اتباع انتظار داشت به او وفادار باشند و وجه ضمانت این وفاداری از دیدگاه او ایراد سوگند بود. از سوی دیگر، کلیسا هم به مردم می‌آموخت نافرمانی از امپراتور نه تنها شورش و طغیان علیه اوست، بلکه گناه کبیره‌ای است که جزای سختی در نزد خداوند دارد و با این آموزش‌ها به استحکام پایه‌های امپراتوری کمک می‌کردند.

در نتیجه به طور کاملاً واضحی شاهد حمایت‌های دوطرفه شارلمان و کلیسا از یکدیگر هستیم، به گونه‌ای که شارلمان در مواقع لزوم از کلیسا که فاقد قدرت عینی و نظامی بود، حمایت می‌کرد و به ازای آن نیز، کلیسا «زمینه‌های فکری و اعتقادی مشروعیت» شارلمان را مهیاء می‌ساخت.

۳. نتیجه‌گیری

چگونگی رابطه بین اخلاق و سیاست، اذهان متفکران دوره‌های متفاوت در شرق و غرب عالم را به خود مشغول کرده است. تمام حکما، علما و اندیشمندان در سرتاسر حیات بشر، هر کدام به شیوه‌ای، اخلاق و پیوند آن با سیاست را مورد توجه قرار داده‌اند. از طرفی ادیان هم به عنوان مجموعه‌ای از عقاید و دستورهای عملی و اخلاقی که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند، در تاریخ بشر نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. با بررسی هدف اصلی از هدیه ادیان توسط خدا که در لسان پیامبران و کتب آسمانی آمده است، برجسته‌ترین این هدف‌ها، سعادت و خوشبختی انسان‌ها و رسیدن آنها به کمال دنیوی و اخروی می‌باشد.

در راستای همین هدف، ادیان نه یک بعد زندگی، بلکه همه ابعاد را مدنظر قرار داده و

تاکید به اخلاقی شدن آن ابعاد دارند. از آنجایی که سیاست هم یکی از ابعاد برجسته زندگی بشر به شمار می‌رود، پس حتما دین با توجه به شمولیتش این بعد را هم مد نظر قرار داده و سعی در مدیریت آن دارد. از سوی دیگر، زمانی که صحبت از ادیان به میان می‌آید، ناخودآگاه مسیحیت به عنوان دینی بزرگ با پیروانی فراوان که دارای سابقه بسیار زیادی در کشورداری و حکمرانی است، در ذهن برجسته می‌شود و در بین حاکمان مسیحی نیز به گواهی تاریخ شارلمان (۷۴۸-۸۱۴م) از برجسته‌ترین حاکمانی بوده است که به اسم دین مسیحیت، در اروپا حکم می‌رانده است.

بنابراین، با توجه به تاکید دین مسیحیت برای رعایت اخلاق در همه شوون زندگی اجتماعی از جمله سیاست، از شارلمان که برجسته‌ترین حاکم مسیحی است و همواره مدعی دینداری بوده، انتظار می‌رود در همه اقدامات و عملکردهایش در حد اعلاء پایبندی را به اخلاق رعایت کند، اما به نظر می‌آید در عالم واقعیت و در صحنه عمل، شارلمان این پایبندی به اخلاق را نداشته و هرگاه منافعش ایجاب می‌کرده، اصول و قواعد اخلاقی را پای منافعش ذبح نموده، مبنای عملکردش حفظ قدرت و افزایش آن در همه زمینه‌های حکومت‌داری بوده است.

— منابع —

۱. آرمسترونگ، میشل (۱۳۸۱). توسعه تفکر در امپراطوری کارولنژیان. ترجمه سیدمحمود سیف، فرهنگ، ۴۱-۴۲: ۱۴۱-۱۶۵.
۲. ایزدی، حجت‌الله (۱۳۷۵). نگرشی به ظهور و سقوط حکومت مسلمانان در اندلس. مصباح، ۵(۱۷): ۵۹-۷۸.
۳. جوادیان، مسعود و دیگران (۱۳۹۲). تاریخ ایران و جهان. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۴. دورانت، ویل (۱۳۷۱). تاریخ تمدن. ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ج ۴.
۵. سیدی، محمود (۱۳۷۲). تاریخ استعماری غربی. قم: مکتب الحیدریه الاسلامیه.
۶. فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۸۴). نقش امپراطوری مقدس روم در تاریخ تحولات اروپا. آموزش تاریخ، ۱۸: ۳۳-۴۰.
۷. کاسمینسکی، یوگنی الکس یویچ (۱۳۵۳). تاریخ قرون وسطی. ترجمه محمدباقر مومنی؛ صادق انصاری. تهران: نشر اندیشه.
۸. کوریک، جیمز (۱۳۸۰). قرون وسطای اولیه. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
۹. گریمبرگ، کارل گوستاو (۱۳۶۹). تاریخ بزرگ جهان. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: انتشارات یزدان.
۱۰. گلفند، دیل اوا (۱۳۹۰). رهبران جهان باستان (شارلمانی). ترجمه رضا علیزاده. تهران: ققنوس.
۱۱. لوکاس، هنریاستیون (۱۳۸۲). تاریخ تمدن: از کهن‌ترین روزگار تا سده ما. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: انتشارات سخن.
۱۲. لوگوف، ژاک (۱۳۸۷). اروپا مولود قرون وسطی. ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی. تهران: انتشارات کویر.
۱۳. ماله، آلبر (۱۳۸۴). تاریخ آبرماله: تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله. ترجمه عبدالحسین هژیر. تهران: انتشارات سمیر.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: انتشارات صدرا.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). عدل الهی. تهران: انتشارات صدرا.
۱۶. نهج البلاغه (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی. قم: موسسه نهج البلاغه.
۱۷. نهرو، جواهر لعل (۱۳۸۸). نگاهی به تاریخ جهان. محمود تفضلی. تهران: امیرکبیر.
۱۸. نوذری، عزت‌الله (۱۳۸۷). اروپا در قرون وسطی. شیراز: نوید.
۱۹. وان لون، هاندریک (۱۳۳۴). تاریخ بشر. علی اکبر بامداد. تهران: انتشارات پیروز.
۲۰. وحیدی‌منش، حمزه‌علی (۱۳۸۷). نمایی کلی از سیاست اخلاقی. مطالعات انقلاب اسلامی، ۴ (۱۲): ۷۷-۱۰۰.

References

1. Armstrong, M. (2002). The Development of Thinking in the Carolingian Empire. Translated: Seyed Mahmoud Saif. *Culture*, 41-42: 141-165. [In Persian]
2. Corrick, J. A. (2001). **The Early Middle Ages**. Translated: Mehdi Haghghatkhah. Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
3. Durant, W. (1992). **The Story of Civilization**. Translated: Abotaleb Saremi & Abolghasem Payandeh. Tehran: Education of Islamic Revolution, Vol.4. [In Persian]
4. FazliNejad, A. (2011). The Role of the Holy Roman Empire in the History of European Development. *Education Growth*, 18: 33-40. [In Persian]
5. Golfand, D.E. (2011). **Leaders of the Ancient World (Charlemagne)**. Translated: Reza Alizade. Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
6. Grimberg, C.G. (1990). **The Great History of the World**. Translated: Qolam Reza Samiee. Tehran: Yazdan. [In Persian]
7. Izadi, H.A. (1996). A look at the rise and fall of Islam in Andalusia. *Mesbah*, 5(17): 59-78. [In Persian]
8. Javadian, M. (2013). **History of Iran and the world**. Tehran: Iran educational books Publishing Company. [In Persian]
9. Kosminsky, Y.A. (1974). **Medieval history**. Translated: Mohammad Bagher Momeni & Sadegh Ansari. Tehran: Andishe. [In Persian]
10. Logoff, J. (2008). **Europe, Medieval Born: A Historical Study of the Process of European Development in the Middle Ages (4th to 16th Centuries)**. Translated: Baha'uddin Gilani. Tehran: Kavir. [In Persian]
11. Lucas, H.S. (2003). **The History of Civilization: From the Ancient Times to Our Century**. Translated: Abdolhosien Azarang. Tehran: Sokhan. [In Persian]
12. Male, A. (2004). **The History of Albert Malle: Medieval History to the Hundred Years' War**. Translated: Abdul Hussein Hajir. Tehran: Samir. [In Persian]
13. Motahari, M. (1983). **Islam and Iran Mutual Services**. Tehran: Sadra. [In Persian]
14. Motahari, M. (2012). **Adl Allah Divine**. Tehran: Sadra. [In Persian]
15. Nehru, J. (2009). **A Look at World History**. Translated: Mahmoud. Tafazli. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
16. Nozari, E. (2008). **Europe in the Middle Ages**. Shiraz: Navid. [In Persian]
17. Seyedi, M. (1993). **Western colonial history**. Qom: Al-Haidariyah al-Islamiyah Institute. [In Persian]
18. **The Nahj al-Balagha** (2000). Translated by Mohammad Dashti. Qom: Nahj al-Balagha Institute. [In Persian]

19. Vahidimanesh, H.A. (2008). An Overview of Moral Politics. *Islamic Revolution Studies*, (4)12: 77-100. [In Persian]
20. Vanloon, H. (1955). **Human history**. Translated: Ali Akbar Bamdad. Tehran: Pirooz. [In Persian]

شیوه ارجاع به این مقاله

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/sej.2020.1867163.1148>

طاهری زاده، علیرضا؛ اشرفی، اکبر؛ رهبر، عباسعلی؛ محمودی، مرتضی (۱۳۹۹). بررسی رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه و عمل شارلمان (موسس امپراطوری مقدس روم- ژرمنی). *سپهر سیاست*، ۷ (۲۴): ص ۷۳-۱۰۰.